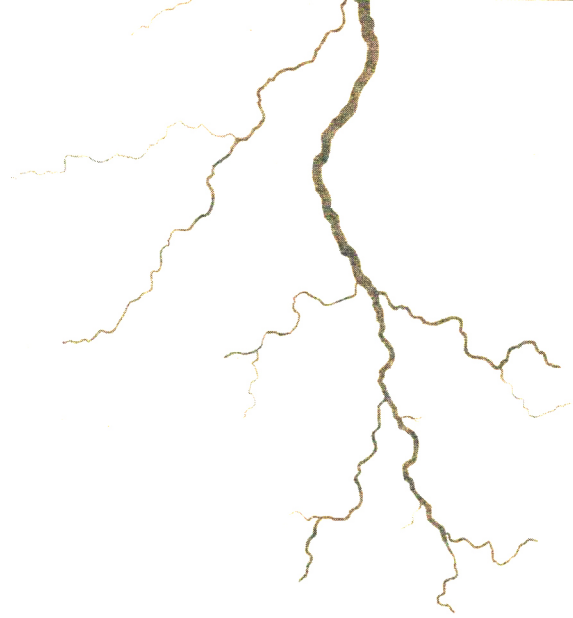




# سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شکار اژدهای یشمی

ریچارد پیل اوآنز  
برایک معنوی امپین



## فراادی ای اس بندر کالائو هاربر، پرو

هتچ<sup>۱</sup> لیوان نیمه‌پر نوشیدنی‌اش را به سمت دیوار پرت کرد و فریاد کشید: «این کشتی احشامه. می‌شنوی چی می‌گم؟ من دارم روی یه کشتی بوگندوی احشام زندگی می‌کنم!»

خدمتکار دست‌پاچه دوید تا افتضاح هتچ را تمیز کند و گفت: «بله قربان.» با اینکه زن به خلق‌وخوی آتشین هتچ عادت داشت، ولی باز هم فریادش او را ترساند.

پس از اینکه الکتروکلن، آمپر<sup>۲</sup> کشتی مجلل الجن را غرق کرد، هتچ و باقی الجنی‌های روی کشتی به فراادی، همان کشتی نفریر الجن و بزرگ‌ترین کشتی ناوگان، نقل‌مکان کردند. هتچ غرولند کرد: «وی و دوست‌های تروریستش تقاص این کارشون رو پس می‌دن.» او دستش را دراز کرد که

---

1- Hatch

2- Ampere

لیوانش را بردارد و بعد به یاد آورد که همین الان آن را پرت کرده است.  
خطاب به خدمتکار که روی زانوهایش داشت تکه‌های گیلای را کف  
دستش جمع می کرد گفت: «بعدش یه نوشیدنی دیگه برام بیار.»

زن جواب داد: «بله قربان.»

یک نفر به آرامی در زد.

هتج گفت: «کیه؟»

«کاپیتان ولج<sup>۱</sup> هستم قربان. گزارش دارم.» کاپیتان ولج فرماندهی نگهبانان  
جهانی برگزیده و یکی از معدود افراد الجن بود که اجازه داشت مستقیم با  
دریاسالار صحبت کند.

هتج گفت: «منتظر چی هستی اِگ<sup>۲</sup>؟»

ولج در حال وارد شدن به اتاق سلام داد و با نیروی اراده جلوی خودش را  
گرفت تا به زنی که روی زمین زانو زده بود نگاه نکند. «بیخشید مزاحم شدم  
دریاسالار، ولی ما دختر چینی رو گرفتیم. اژدهای یشمی.»

«اون کجاست؟»

«اون تحت اختیار لونگ‌لیه<sup>۳</sup>. اون‌ها دختره رو قاچاقی از چین خارج کردن.

الان تو تاییه<sup>۴</sup> و تو مسیر رفتن به نیروگاه استارسورس هستن.»

«تونسته‌ن دختره رو مجبور کنن حرف بزنه؟»

«نه قربان.»

«چرا نه؟»

«یه مشکلی هست.»

چشمان هتج برق زدند. «من مشکل نمی‌خوام اِگ. من نتیجه می‌خوام.  
مجبورش کن حرف بزنه. تهدیدش کن. خانواده‌ش رو تهدید کن. اگه مجبور

---

1- Welch

2- EGG: مخفف نگهبان جهانی برگزیده

3- Lung Li

4- Taipei

شدی سگش رو هم تهدید کن.»

«قربان متأسفانه باید به اطلاعاتون برسونم که برای به حرف آوردنش، چیزی بیشتر از تهدید لازمه.»

«پس شکنجهش کن!»

«ما فکر نمی‌کنیم که اون شکنجه رو درک کنه.»

«هتج مشت‌هایش را روی میز کوبید. «آخه مگه شکنجه هم درک کردن می‌خواد؟ این قدر حاشیه نرو ولج.»

«آخه دختره کرولاله. و اوتیسم<sup>۱</sup> هم داره. احتمالش کمه بتونه ارتباط بین دردی رو که داریم بهش تحمیل می‌کنیم و اطلاعاتی رو که سعی داریم ازش به دست بیاریم، درک کنه. شکنجه حتی ممکنه تأثیر بازدارنده داشته باشه.»

خدمتکار، لیوان نوشیدنی دیگری مقابل هتج گذاشت که او را آرام کرد. جرعه‌ای نوشید و بعد گفت: «این نابغه‌ای که ما گرفتیم، یه بچه‌ی کرولال و اوتیسمیه؟»

«بله قربان. اون یه عقل کلی اوتیسمیه.»

هتج آهسته با سرش تأیید کرد. «یه عقل کل. چه طور از این موضوع اطلاع نداشتیم؟»

«ما به جز کارهای هوشمندانه‌ی اون، چیز کمی درباره‌ش می‌دونستیم قربان.»

هتج کمی به این معضل فکر کرد و بعد گفت: «اون رو پیش دانشمندهای ما که روی ولتا هستن ببر. اون‌ها می‌دونن باهانش چی کار کنن.»

«اون رو با هواپیما ببریم؟»

«نه، ولتا همین الانم روی آبه. بهشون بگو مسیرشون رو تغییر بدن به طرف تایوان و یه متخصص اوتیسم هم پیدا کن. یه نفر رو می‌خوام که بدونه چه طور دختره رو به حرف بیاره.»

«بذاریم تحت نظر لونگ‌لی بمونه؟»

---

۱- نوعی اختلال رشدی در روابط اجتماعی که شاخصه‌اش رفتارهای ارتباطی و کلامی غیرطبیعی است. مبتلایان به این بیماری پیش از سه‌سالگی به آن مبتلا می‌شوند و دلیل ابتلای آن هنوز مشخص نشده است. بخشی از این بیماری توهم داشتن و تفکرات خیالی و غیرواقعی است.